

زندگینامه علامه شیخ عبدالکریم مدرس

ترجمه عثمان نقشبندی

اشاره: «شیخ عبدالکریم مدرس که بیش از سی سال مفتی عراق بود، پس از سالها تألیف، تحقیق، فتوا و تدریس در بیاره، سلیمانیه، کرکوک و بغداد و تربیت شاگردان بسیار از داخل و خارج عراق، روز سه شنبه ۸ شهریورماه ۱۳۸۴ / ۲۴ رجب ۱۴۲۶، در بغداد درگذشت. شیخ عبدالکریم مدرس - که درود خدا بر او باد - ثروت بسیار ارزشمندی از تألیفات خود در علوم و فنون مختلف اسلامی و بالغ بر ۱۵۰ جلد کتاب در علوم عقیده، کلام، تفسیر، فقه، نحو، صرف، بلاغت، منطق و غیره به یادگار گذاشت. او از دانشهای ادبی و ذوق شعر نیز بهره مند بود و به سه زبان عربی، کردی و فارسی می نوشت و شعر می سرود، و ریاست مرکز جهانی هماهنگی علمای اسلام را بر عهده داشت و استفتائات فراوانی را که از نقاط مختلف عراق به دستش می رسید، پاسخ می گفت. به راستی او علامه ای دایرةالمعارف گونه و بر بسیاری از علوم محیط بود؛ مصلحی اجتماعی و عالمی ربانی و زاهد و متواضع و نزد مردم محبوب و مقبول همه علمای عراق بود. رحمت فراوان خداوند بر او باد و پروردگارش به بهشت مسرور و با پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین محشور کناد و امت مسلمان را در عزای او جزای نیکو عطا و فقدان آن عالم حبر علامه را جبران کند.»^(۱)

آنچه در پی می آید زندگینامه خودنوشت این علامه فرزانه و عالم ربانی است.

من، عبدالکریم فرزند محمد فرزند فتاح فرزند سلیمان و از قبیله "هوز قاضی" هستم که اکنون در مرکز ناحیه (بخش) "سید صادق" و در روستای "ماین دول" بر چشمه "سه راوی سوبحان ناغا" و در روستاهای مجاور آن ساکن هستند؛ در فصل بهار و ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۳ هجری قمری (برابر با اردیبهشت ۱۲۸۴ شمسی و ماه مه ۱۹۰۵ میلادی)، در روستای "تکیه" در نزدیکی بخش "خورمال" متولد شدم. وقتی که به سن تمیز رسیدم، شروع به تحصیل کردم و ابتدا، قرآن و چند رساله دینی را به پایان رساندم و مشغول تحصیل بودم که پدرم فوت کرد؛ اما خداوند، مرا توفیق و یاری داد و مادرم - که خدایش بیامرزد - با همراهی اعمام و نزدیکانم در ادامه تحصیل من کوشیدند و من، به تحصیل ادامه دادم تا آن که در اول ماه محرم الحرام سال ۱۳۳۱ هـ. ق، به فرا

پس از اقامت نزد حضرت استاد معزی الیه، افقهایی تازه برای کسب علوم و تدقین و تحقیق و نوشتن حاشیه‌ها و تعلیقات، بر من گشوده شد و به تدارک آنچه از من فوت شده بود پرداختم و به فراگیری دانشهایی که برایم اهمیت داشتند روی آوردم و اقصی الأمانی در بلاغت و فریده در نحو را پیش وی به درس خواندم و جلسات ایشان در تدریس و افاده کتابهای برهان در منطق و تشریح با حاشیه‌های آن از عاملی و رساله حساب عاملی و کتاب اشکال التأسیس در هندسه و کتاب تقریب المرام در اصول دین و جمع الجوامع در اصول فقه و اسطرلاب و ربع مجیب و حاشیه لاری بر قاضی در حکمت با حاشیه‌های شیخ عبدالقادر مهاجر را استماع کردم و در فقه، منهج و شرح آن از قاضی زکریا - جز بعضی از آن - و مبحث خلع در تحفه را فرا گرفتم و از علوم گوناگون بهره‌های بسیار دیگر برگرفتم که در نزد غیر او یافت نمی‌شد. اینها همه غیر از استفاده فایده‌های فراوان دیگری از اخلاق بلند و عزت نفس و زهد و قناعت او و اعتماد و توکلش بر خداوند بزرگ بود. پس از مدتی، استاد، مرا به اخذ اجازه علمی امر کرد و به اجازه در محفلی بزرگ از عالمان طراز اول مشرف ساخت. در آن محفل، بزرگوارانی چون شیخ بابا علی تکیه‌بی، شیخ محمدنجیب قره داغی، شیخ جلال قره داغی و شیخ معروف برادر استاد بزرگ و خود ایشان و گروهی از دوستان حضور داشتند. استاد، بر که‌های اجازه نامه را به دست مبارک خود نوشت و استاد بزرگوار شیخ محمدنجیب، آن را در مجلس قرائت کرد. آن مجلس به راستی، باغ و بوستانی از باغهای حقایق روحی بود - خداوند همه آنان را بهره مند از روح و ریحان گرداند -!! (این جلسه اعطای اجازه افتا و تدریس) در فصل بهار و ماه شعبان سال ۱۳۴۳، تشکیل شد.

پس از اخذ اجازه، با چند طلبه تیزهوش به روستای نرگسه جار رفتم (و این) بنا بر توافقی قبلی بود میان من و شیخ صدیق پسر شیخ معروف خلیفه حضرت شیخ علاءالدین - خداوند متعال هر دو را رحمت کند - و سپس طلاب به گرد من جمع شدند و حلقة تدریس به طالبان و خدمت به مسلمانان توسعه یافت، و تا سال ۱۳۴۸ یعنی تا پایان سال ۱۳۴۷، آنجا ماندم.

پس از عید قربان همان سال، نامه‌ای از بیاره به دستم رسید؛ به بیاره رفتم؛ شیخ من علاءالدین مرا شرف بخشید و مدرس خانقاه مبارک بیاره فرمود و من اهل خانه و فرزندانم را در ماه محرم و آغاز سال ۱۳۴۸، به آنجا منتقل کردم.

وقتی به آنجا منتقل شدم و در آنجا اقامت گزیدم، طلاب پیرامون من گرد آمدند و بر حسب امکان و توان خودم، تدریسی وسیعتر و سودمندتر را آغاز کردم و طلاب از من استفاده کردند و من از

گرفتن کتاب تصریف زنجانی در علم صرف پرداختم. سپس، برای تحصیل، از جایی به جای دیگر به مدارس مختلف رفتم و پیشرفتم افزون شد و تحت سرپرستی و نظارت یکی از علما که از دوستان پدرم بود، در آمدن و نزد او مقدمات نحو و صرف را تا مبحث تمیز از کتاب "شرح جامی"، خواندم؛ در این زمان جنگ جهانی اول آغاز شد و من به "سلیمانیه" مسافرت کردم و ابتدا، در "مسجد ملکندی" آن شهر و سپس در "مسجد ملا محمدامین بالیکدزی" در محله "سرسقام" سلیمانیه سکنی گزیدم و مدتی در این مسجد ماندگار شدم و در آنجا کتاب "شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک" - رحمهما الله - را خواندم. با ظهور علائم قحطی شدید، از سلیمانیه به "هورامان" باز گشتم و به "مدرسه خانقاه دورود" (در کردستان ایران) وارد شدم که تحت سرپرستی و اداره حضرت شیخ عثمان علاءالدین فرزند حضرت شیخ ضیاءالدین فرزند حضرت شیخ عثمان سراج‌الدین (نقشبندی) بود. جناب شیخ پدرانه مرا، از جهت مادی و معنوی، مورد توجه و عنایت قرار داد و من در آنجا ماندم و دروس نحو، منطق، آداب بحث، تشریح در فلکیات و فقه را خواندم و توان استفاده و آموزش از راه مطالعه در من فزونی گرفت، تا آنکه شیخ در سال ۱۳۳۸ ه. ق. به مرکز اصلی خود یعنی "خانقاه بیاره" (در هورامان عراق)، نقل مکان کرد و من، در آن مدت چند ماهی از شیخ دور ماندم و سپس به امر او به بیاره باز گشتم و در مدرسه "اباعبیده" نزد استاد و عالم بزرگ "ملا محمدسعید عیبیدی" کتاب "برهان گلنبوی" در منطق را شروع کردم و مدتی در آنجا اقامت کردم و سپس، به خدمت استاد ملا محمد در بالک (مریوان) نقل مکان کردم و هشت ماه نزد او درس خواندم و "فرائض شیخ معروف نودهی" را در آنجا آموختم و کتاب شرح عقاید نسفیه را شروع کردم و به مبحث رؤیت خدا در آن کتاب رسیدم و به امر شیخ مرشد علاءالدین، به بیاره برگشتم، که استاد ملا احمد رش به عنوان مدرس آنجا تعیین شده بود. آنجا، شرح عقاید نسفیه را به پایان بردم و منظومه مولوی به زبان کردی در عقاید را خواندم و کتاب مختصر مطول در علم بلاغت را آغاز کردم تا آن که به باب مسندالیه آن رسیدم. در این هنگام، استاد ملا احمد، دل آزرده شد و از بیاره به سلیمانیه نقل مکان کرد ما هم با او بودیم و در ماه ربیع الاول ۱۳۴۰ هجری به آنجا رسیدیم و به عنوان مهمان در خانقاه حضرت مولانا خالد (نقشبندی) منزل گرفتیم. مدرس سلیمانیه در آن زمان علامه شیخ عمر، مشهور به ابن قره داغی بود - خداوند به او جزای خیر دهد - . استاد، مرا به ماندن در مدرسه خویش امر کرد و استاد ملا احمد به روستای گلاله رفت و نزد حاج محمد آقا فرزند عباس آقای میراودلی به عنوان مدرس تعیین شد.

تجدید بنا کردند و اندک استراحتی کردیم؛ اما ما به راهی می رفتیم و تقدیر به راهی، و من در اوایل تابستان سال ۱۳۷۴ به شهر کرکوک منتقل و در تکیه شیخ محترم جناب حاج شیخ جمیل طالبانی، با آسایش و احترام کامل، ماندگار شدم و به دو پسر او شیخ علی و شیخ عبدالرحمن فقه و اصول فقه درس دادم و در واقع، از آن دو و از سایر برادران شیخ احترام و بزرگداشت دیدم و آن دو، به قلب من و آسایش و رضایت آن، اهمیت می دادند و این از نیکخویی آنها و لطف پدر بزرگوارشان نسبت به من بود. بسیاری اوقات تأسف می خورد و می گفت: کاش قادر به حرکت بودم تا خود شخصاً به تو خدمت کنم! (و روشن است) که اصل اینچنین (رفتاری) از بزرگواری و شرافت و ایمان، سرچشمه می گیرد. من (آنجا) با فراغت و آسایش، به طلاب بسیاری درس می دادم.

همچنان همانجا ماندم تا آنکه مدرسه آقای ما حضرت عبدالقادر گیلانی - قدس سره - در بغداد، به سبب وفات مدرس فاضل آن مرحوم شیخ محمد قزلبی بی سرپرست ماند و من به بغداد رفتم و برای امامت جماعت، درخواست نوشتم و در امتحان قبول شدم و به عنوان امام در مسجد جامع احمدی، در نزدیکی وزارت دفاع، تعیین شدم. و سپس برای تدریس در مدرسه حضرت شیخ درخواستی نوشتم و در امتحان شرکت کردم و قبول و به عنوان مدرس در مدرسه حضرت شیخ، تعیین شدم، چنانکه خواست و آرزویم بود؛ و سپس در اول و آخر، خدا راست و او را به سبب آنچه در باطن و ظاهر ما را بدان برتری بخشید، شکر می گویم.

وقتی که در مدرسه آن بارگاه مبارک اقامت گزیدم، عده زیادی از طلاب، از شهرهای بسیار، از جاوه و ترکیه و مغرب و الجزیره و خود عراق - از کرد و عرب - در آن گرد آمدند و آن زمان دو مدرس دیگر با من بودند؛ اول حاج عبدالقادر خطیب و دوم شیخ کمال الدین طائی و سالهایی در دوام تدریس و افاده کامل بر ما گذشت، تا آنکه سال ۱۳۹۳ هجری برابر با ۱۹۷۳ میلادی فرارسید و من - مطابق قانون - بازنشسته شدم. اما سادات کرام و نقیبان بزرگوار حضرت شیخ گیلانی، مرا با امر به ماندن در جای خود در بارگاه، جهت افتا برای مسلمانان در احکام شرعی و انجام امامت نمازهای ظهر و عصر، مشرف ساختند و اکنون که سال ۱۴۰۱ هجری است، در قید حیات و مقیم در خانه مدرس در بارگاه حضرت شیخ عبدالقادر - قدس سره العزیز - هستم.

پروردگار من، از جهاتی فراوان مرا در زندگی توفیق عطا کرده است و گرچه توان بر شماری و ثبت آنها را ندارم، اما صورت اجمالی آن نعمتها چنین است:

مباحثات و مجادلات علمی و باریک اندیشی های آنان بهره بردم. همچنان که از عالمان فاضلی که به زیارت شیخ می آمدند و در آنجا می ماندند، فایده می گرفتم و میان من و آنان گفتگو و پرسش و پاسخها واقع می شد و این به علاوه کثرت کتابهای متنوع در آنجا بود؛ کتابها و (کتابخانه ای) که به خوبی شارح و شامل هر موضوعی بودند و علاوه بر همه اینها برکات چند تار موی محاسن شریف پیامبر صلی الله علیه وسلم - که در آنجا در اتاقی مخصوص قرار داشت - بود و برکات صاحبان ارواح بلند و انفاس شریف که در آنجا بودند و مایه آرامش و روح و ریحان و زیاده بر آن آرامش خاطر و آسودگی دل و نشاط خودم بود که به توفیق خداوند راهگشایی او برای من فراهم آمده بود - چیزی که برای امثال من در زمان خود دست نداده بود - و همه اینها، رحمت و نعمت خداوند سبحان و متعال بود و شکر نعمتهای فراوان حق، چنان که شایسته و شامل نعمت و فضل اوست.

نباید از یاد برد که حضرت شیخ علاء الدین - قدس سره - مرا و طلاب را با همه آنچه در توان داشت - از جهت مادی و معنوی - پشتیبانی می کرد؛ از خداوند می خواهیم که او را پاداش و جزای خیر دهد. در آن زمان در خانقاه بیاره و در اتاقهای آن حدود صد طلبه بزرگ و کوچک موجود و شبانه روز به جدیت مشغول تحصیل علوم بودند.

در یک برهه زمانی، طلاب موجود را به چند طبقه تقسیم کرده بودیم و صاحبان درجات بالا، متوسطان را درس می دادند و متوسطانی که دانش و شایستگی قابل توجهی داشتند، به مبتدیان تدریس می کردند و درسهایی از فقه و سیره نبوی و تجوید و اخلاق، برای طلبه ها مقرر کرده بودیم، چنانکه هر طلبه ای از آنان بر حسب توان خود، بهره می برد.

در مدت تدریس من در بیاره، یعنی از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۷۱، مادر تدریسی نتیجه بخش و پرورش طلبی باهوش توفیق داشتیم چنانکه در آن مدت، نزدیک به ۴۵ نفر، فارغ التحصیل شدند که هر کدام از آنها در حدی مناسب و قابل توجه از علوم و شایسته تدریس و افاده بودند؛ و خداوند را سپاس!

پس از آن که احوال زمانه دگرگون و ضعف و پیری بر شیخ مستولی شد، انتقال از بیاره را مصلحت دیدم و در فصل بهار در ماه رجب سال ۱۳۷۱ ه.ق، از آنجا به سلیمانیه نقل مکان کردم و به عنوان مدرس مدرسه حاج خان در محله سلیمانیه تعیین شدم و مسلمانان و دوستان، از حضور من استقبال کردند و طلاب، در آنجا هم گرد آمدند. افراد خیر آن محله و محلات دیگر، مسجد و خانه مدرس را

- ۵- فوائد الفوائد شرح فوائح مولوی، عقیده و کلام، فارسی؛
- ۶- شرح عقیده مرضیه مولوی، کلام، کردی؛
- ۷- اعلام بالغیب و الهام بلا ریب، شرح احادیث و مطالب عرفانی، عربی؛
- ۸- جواهر الفتاوی، مجموعه فتاوی فقهی علمای کردستان، سه جلد، عربی؛
- ۹- الأنوار القدسیة فی الأحوال الشخصية، عربی؛
- ۱۰- شمشیر کاری بر فرق نسیم رستگاری، در اثبات اجتهاد و تقلید و مذاهب، فارسی؛
- ۱۱- ترجمه مکتوبات کاک احمد شیخ از فارسی به کردی، ۳ جلد؛
- ۱۲- علماؤنا فی خدمة العلم و الدین، شرح احوال دانشمندان کرد، عربی؛
- ۱۳- بنه ماله ی زانیاران، تاریخ خاندانهای علمی و دینی کردستان، کردی؛
- ۱۴- یادی مه ردان، زندگینامه مولانا خالد شهرزوری و مشایخ نقشبندی هورامان، کردی، ۲ جلد؛
- ۱۵- گردآوری و شرح دیوان بیسارانی، کردی؛
- ۱۶- گردآوری و شرح دیوان مولوی، کردی؛
- ۱۷- گردآوری و شرح دیوان نالی، کردی؛
- ۱۸- گردآوری و شرح دیوان محوی، کردی؛
- ۱۹- گردآوری و شرح دیوان فهی قادری همه مه وهندی، کردی؛
- ۲۰- خلاصة البیان فی الوضع و البیان، عربی؛
- ۲۱- شرح تصریف زنجانی، علم صرف، کردی؛
- ۲۲- الصرف الواضح، علم صرف، عربی؛
- ۲۳- المواهب الحمیده، شرح الفریدة سیوطی، صرف و نحو، عربی؛
- ۲۴- مفتاح الادب، علم نحو، عربی؛
- ۲۵- المفتاح، منطق، عربی؛
- ۲۶- الوجیهة، منطق، عربی؛
- ۲۷- الورقات، منطق، عربی؛
- ۲۸- المقالات فی المقولات، عربی؛



پیورقی:

۱- برگرفته از بیانیه اتحادیه جهانی علمای مسلمان به مناسبت درگذشت علامه شیخ عبدالکریم مدرس، تحت عنوان «الاتحاد العالمی لعلماء المسلمین یعنی مفتی العراق الشیخ عبدالکریم المدرس».

اول: تدریس و تحقیق علمی، که پس از فارغ التحصیلی ام تا امروز و حتی پس از بازنشستگی، در حد توان ادامه داشته است.

دوم: من همچنان بر ارائه خدمات دینی، موفق و نزد دوستان و بقیه مسلمانان صالح و علاقمند، محترم بوده ام.

سوم: همیشه از جهات مادی و مخارج معیشت، در رفاه و آسوده خاطر بوده ام و اکنون هم در کفاف معیشت هستم و خدای را شاکرم!

چهارم: خداوند در سال ۱۳۸۸م را به انجام حج بیت الحرام و زیارت حضرت سیدالانام صلی الله علیه وسلم، به همراهی گروهی از علما و دوستان، در رفت و برگشت موفق ساخت.

پنجم: من در تربیت و اعطای اجازه افتا و تدریس به عده ای از طالبان علم، موفق بوده ام و تاکنون که آنها را برشمرده ایم، تعدادشان به ۵۰ نفر عالم نیکو می رسد.

ششم: در تألیف رساله ها و کتابهایی به زبانهای فارسی و کردی و عربی توفیق یافته ام.

(استاد مدرس، از سال ۱۴۰۱ که این شرح حال خود را نوشته است - همچنان تا حدود سال ۱۴۲۰ به تدریس و تحقیق و امامت خود در بارگاه گیلانی ادامه داد، و در سالهای اخیر هم، گاهی از حافظه تدریس و افاده می کرد و محضرش مجمع علما و صالحان و طالبان از نقاط گوناگون جهان اسلام بود، تا آنکه در صبحگاه روز سه شنبه ۲۴ رجب ۱۴۲۶ قمری، برابر با ۸ شهریورماه ۱۳۸۴ شمسی و ۳۰ اوت ۲۰۰۵ میلادی، جان به جان آفرین تسلیم کرد و پیکر پاکش با حضور هزاران نفر از علما، مردم و علاقه مندانش تشییع و در بارگاه حضرت گیلانی در جایی که خود قبلاً تعیین کرده بود - در کنار مرقد شیخ رضا طالبانی و حاج شیخ عبدالرحمن ابوالوفای نقشبندی - به خاک سپرده شد - روانش شاد و راهش پر رهرو باد! -).

آثار علامه مدرس

مطابق آنچه شهرت یافته است، علامه مدرس در علوم مختلف دینی و ادبی و غیره بیش از ۱۰۰ عنوان کتاب نوشته است که نزدیک به ۸۰ عنوان آن چاپ و منتشر شده و بقیه به صورت خطی باقی مانده است. در اینجا فهرست برخی از آثار مشهور ایشان با ذکر موضوع و زبان قید می شود:

- ۱- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ۸ جلد، عربی؛
- ۲- ته فیسری نامی، کردی، ۷ جلد؛
- ۳- الوسیلة، شرح الفضیلة مولوی، علم کلام و عقاید، عربی؛
- ۴- نور الاسلام، آداب دینی و عقاید، عربی؛